

محسن حکیمی

متن سخنرانی در پنجمین سالگرد بزرگداشت پوینده و مختاری

امامزاده طاهر کرج ، ۱۴ آذر ۱۳۸۲

گرامی می دارم یاد و نام جعفر پوینده و محمد مختاری را ، جان باختگان راه آزادی ، آینه های زلالی که چون نقش خودکامگان ستمگر را راست می نمودند در هم شکسته شده و به خاک افتادند . و نیز یاد می کنم از ناصر زرافشان و درود می فرستم بر او که هم اکنون در اوین تاوان حقیقت گویی هایش درباره قتل های سیاسی آذر ۷۷ را می پردازد . و همچنین به یاد می آورم پروین خواهر جعفر را ، که داغ برادر چنان او را گداخته کرده بود که درست مثل شمع روزبه روز در مقابل چشمان ما بی پشت و پناهان آب شد تا سرانجام به جوار برادر ، جایی در همین نزدیکی ها ، شتافت .

بگذریم . نیامده ام که به شیوه مرسوم ابتدا در مدح جان باختگان و سپس در ذم قاتلان سخن بگویم و بعد هم به آخرین شواهد کشف شده درباره سرخ قتل های سیاسی اشاره کنم و سرانجام از مرجع رسیدگی به پرونده بخوادم عدالت را اجرا کند . زیرا این گونه رویکرد به قتل ها دیگر تکراری و کلیشه ای شده ؛ وانگهی ، کار از این حرف ها گذشته است .
آمده ام به یک گرایش انسانی اشاره کنم ، گرایشی مبارک و میمون و مغتنم ، چه در میان خانواده ها چه در بین اهل فکر و چه در میان توده مردم ، گرایشی که با وجود تمام نفرتی که از جنایتکاران دارد در پی انتقام و خون خواهی نیست بلکه می خواهد ببیند چه کار می توان کرد که دیگر چنین فجایع جان گداز و انسان سوزی تکرار نشود . فکر می کنم مخالفت خانواده های فروهر ، مختاری و پوینده با حکم اعدام سه تن از متهمان پرونده بعدها یکی از مهم ترین فرازهای تاریخی رشد سیاسی و بلوغ فکری مردم ایران به شمار خواهد آمد . در کوتاه مدت ، شاید این مخالفت ظاهرا به سود جنایتکاران باشد ، و حتی ممکن است برخی آن را کوتاهی خانواده ها در احقاق حق عزیزان خود بپندارند . اما نخست آن که مخالفت با اعدام به معنی مخالفت با مجازات به طور کلی نیست ، و بی تردید دست اندرکاران این قتل ها-اعم از هر سه رده مفتیان ، آمران و مباشران-باید به مجازات برسند ، آن هم در دادگاهی صالح ، علنی و با حضور هیأت منصفه برگزیده مردم . دوم آن که مخالفت با مجازات اعدام به هیچ روی کوتاهی در احقاق حق نیست ؛ برعکس ، اوج نفرت و بیزارگی از آدم کشی و بدین سان اوج پیگیری در حق طلبی است ، زیرا جز این نیست که وقتی نازنین پوینده و سیاوش مختاری با اعدام قاتل پدرانشان مخالفت می کنند در واقع با این کار دارند به این قاتل می گویند کار تو چنان زشت و غیر انسانی و آن قدر نفرت انگیز و موهن بوده است که ما آن را حتی در مورد تو-که طناب به گردن پدرانمان انداختی-مجاز نمی دانیم .

باری ، اکنون و در این چند دقیقه زمانی که در اختیار من گذاشته شده به همان پرسش اساسی می پردازم: چه باید کرد که پدیده های انسان سوز و آزادی ستیزی چون قتل های زنجیره ای و بالاتر از آن فاجعه عظیمی چون اعدام های دسته جمعی تابستان ۶۷ و پیش از آن تکرار نشود؟ بی گمان ، برای از میان برداشتن زمینه این جنایت ها ، زمینه های مادی از یک سو و فکری

و فرهنگی از سوی دیگر ، به مبارزه ای طولانی و تاریخی نیاز داریم . اما تا آن جا که به بعد عاجل و سیاسی مسأله مربوط می شود ، دو اقدام ضروری را می توان در دستور کار قرار داد . برای توضیح این اقدام ها ، ابتدا باید نفس این فاجعه را تعریف کنیم . اگر بخواهیم ماهیت این قتل ها و اعدام ها را در یک کلام بیان کنیم ، فکر می کنم باید آن ها را **قتل های عقیدتی** - سیاسی بنامیم ، چرا که قربانیان از یک سو به دلیل عقایدشان و از سوی دیگر به علت مخالفتشان با نظام سیاسی حاکم کشته شده اند . در واقع ، همان چهار نکته ای که از همان پاییز ۷۷ مورد تأکید خانواده ها و یاران جان باختگان قرار گرفت تلویحا بیانگر همین مضمون بود . آن نکات این ها بودند : اول ، شمار قتل های سیاسی بمراتب بیش از چهار قتلی است که در آذر ۷۷ به وقوع پیوست ؛ دوم ، رده سازمانی و سیاسی دست اندرکاران این قتل ها بمراتب از رده امثال سعید امامی و مصطفی کاظمی بالاتر است ؛ سوم ، قتل ها با فتوا و حکم شرعی صورت گرفته اند ؛ و سرانجام چهارم ، برخلاف نظر مرجع رسیدگی به پرونده مبنی بر این که قتل ها در راستای "توطئه علیه نظام" طراحی شده اند ، انگیزه اصلی طراحان توطئه علیه آزادیخواهان و مخالفان سیاسی بوده است . در طول این چند سال ، شواهد و قرائن بسیار صحت هر چهار نکته فوق را به اثبات رساند و به طور کلی نشان داد که این کشتار ها قتل هایی **عقیدتی-سیاسی** است .

عامل اصلی در شکل گیری کشتار عقیدتی-سیاسی آن فضا و نظم سیاسی است که مخالفان عقیدتی و سیاسی خود را بر نمی تابد ، هیچ حق و حقوقی برای آنان قائل نیست و آن ها را نه فقط از نظر فرهنگی بلکه به طور فیزیکی حذف می کند . این فضا و نظم سیاسی چیزی نیست جز حکومت ایدئولوژیک و به طور خاص حکومت دینی . بنابراین ، اگر می خواهیم این فجایع دیگر تکرار نشود نخستین کاری که باید انجام شود **جدایی دین از دولت** است . پیداست که جدایی دین از دولت نه به معنی ضدیت دولت با دین بلکه به معنی هدایت دین از عرصه عمومی به عرصه خصوصی است . اگر می خواهیم شهروندان همه از حقوق مساوی برخوردار باشند ، "خودی" و "غیرخودی" نکنیم ، شهروند درجه یک و دو و سه و چهار نداشته باشیم ، باید نظام سیاسی را به جای مفهوم تکلیف دینی بر مفهوم حق مبتنی کنیم . به اصول دوازدهم تا چهاردهم قانون اساسی نگاه کنیم تا ببینیم "خودی" و "غیرخودی" و شهروند درجه یک و دو سه و چهار چه گونه شکل قانونی به خود گرفته است . در این اصول ، با نوعی سلسله مراتب مذهبی-عقیدتی روبه روییم که در رأس آن معتقدان به مذهب جعفری اثنی عشری قرار دارند که از تمام حقوق برخوردارند ؛ پایین تر از آن ، سایر فرق شیعی و فرق اهل تسنن قرار دارند که در انجام مراسم مذهبی ، تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه آزادند ؛ در مرتبه سوم ، اقلیت های دینی به رسمیت شناخته شده یعنی زرتشتیان ، کلیمیان و مسیحیان قرار دارند که در احوال شخصیه و تعلیمات دینی آزادند ؛ و سرانجام در پایین ترین سطح این سلسله مراتب ، غیرمسلمانانی قرار دارند که فقط حقوق انسانی-ونه لزوما حقوق شهروندی-آنان باید رعایت شود ؛ بگذریم از این که عده ای حتی همین حقوق انسانی نظیر حق حیات را نیز برای این غیرمسلمانان به رسمیت نمی شناسند و آنان را مهدورالدم می دانند . اگر می خواهیم فجایعی چون قتل ها و اعدام های سیاسی تکرار نشود ، و اگر قتل های زنجیره ای حتی از نظر مسئولان نیز-از صدر تا ذیل-محکوم است ، باید مسأله را ریشه ای و از همین جا شروع کرد . قانون باید تمام ساکنان ایران را اعم از دارندگان هر مذهب و عقیده ای برابر بشناسد ، نه آن گونه که در اصل نوزدهم آمده و برابری حقوقی را فقط در مورد "رنگ ، نژاد و زبان" به

رسمیت شناخته است . برابری حقوقی در مورد عقیده و مذهب ممکن نیست جز با جدایی دین از دولت .

با این همه ، جدایی دین از دولت اگرچه لازم است اما کافی نیست . زیرا دولت ممکن است سکولار یا عرفی باشد اما در درونش باز هم غده های سرطانی از نوع غده ای که منجر به شکل گیری قتل ها شد ، رشد کند . شرط کافی خشکاندن این گونه غده های سرطانی آن است که دولت زیر نظارت کامل و دقیق مردم قرار گیرد . ساختار سیاسی باید از سازوکاری برخوردار باشد که مردم هر لحظه بخواهند بتوانند عملکرد منتخبان خود را بررسی و بازبینی کنند و در صورت لزوم آنان را از نمایندگی خلع کنند . چنین چیزی در نظام پارلمانی مقدور نیست . زیرا درست است که در این نظام مردم فرد یا افرادی را به عنوان رئیس جمهوری یا نماینده انتخاب می کنند ، اما تا انتخابات بعدی هیچ گونه نظارت مستقیم و اعمال اراده ای بر عملکرد منتخبان خود نمی توانند داشته باشند . تجربه انتخاباتی که در این شش سال اخیر انجام گرفت خود به بهترین وجهی گویای این مطلب است . بسیاری از مردم می پرسند چه گونه می توانیم رأیمان را از رئیس جمهوری یا نمایندگان مجلس پس بگیریم . پاسخ به این مردم آن است که متأسفانه شما برای چهار سال به منتخبان خود رأی داده اید و تا این زمان به پایان نرسد نمی توانید رأی خود را پس بگیرید . بنا بر این ، شما باید به فکر نظام سیاسی ای باشید که هر زمان بخواهید بتوانید برگزیدگان خود را عزل کنید . نام این نظام را شورایی یا هر چیز دیگری می خواهید بگذارید ، اما نکته مهم آن است که این نظام از سازوکاری برخوردار باشد که در آن مردم اولاً منتخبان خود را تحت نظارت کامل و دقیق بگیرند و ثانیاً هر زمان که اراده کنند بتوانند آنان را برکنار و کسان دیگری را به جایشان بگذارند .

تنها با انجام چنین اقدام هایی است که می توان اطمینان یافت که انسان ها دیگر به دلیل عقایدشان یا مخالفتشان با نظام های سیاسی به قتل نمی رسند .

در پایان ، بار دیگر یاد و نام محمد مختاری و جعفر پوینده را عزیز می دارم و به سهم خود از شما به خاطر حضورتان در این مراسم تشکر می کنم .